

قطعا و دادرسی در زمان مغول

« ۴ »

سوادیرلیغ در اثبات ملکیت بایع قبل البیع

بسم الله الرحمن الرحيم
بقره الله تعالى و میامن الملة المحمدية
فرمان سلطان محمود غازان

با سقاان و ملوک و قضاة و نواب و ائمه و اعیان و معتبران و کدخدایان و جمهور رعایای و لایب بدانند که :

بموجب بص « یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق » و فرموده مصطفی صلوات الرحمن علیه که « عدل ساعة خیر من عبادة اربعین سنة » .

همگی همت و عزیمت و نظر پادشاهانه ما بر ماهیت عموم خلائق مصروست و خواهان آنکه عدل و انصاف ما در جهان منتشر گردد و هیچ قوی دست برضعیفی زور و زیادتیی نتواند کرد ، و بطریق حیل و انواع تزویرات و تأویلات حق هیچ مستحقى باطل نگردد ، و انواع منازعات از میان خلائق مرتفع شود .

و چون دریاها نسبت به ترتیب و قاعده هرکاری اندیشه میفرمودیم ، از جمله معظمات امور و انواع منازعات و خصومات میان عالمیان یکی دعوی باطل است بعلت قبالات کهن و صکوک و صریح الملک مکرر که در دست هرکس مانده باشد .

و آن چنان است که شخصی ملکی دارد و جهت مصلحت خود قباله آن دو نسخه کرده یا چون املاک بسیار دارد صریح الملکی ساخته و باز دو نسخه کرده و یمن که بعد از آن میان ورثه آن شخص مقاسمه رفته و آن املاک بمبیاعات و انتقالات ب مردم مختلف منتقل شده و روزگار بر آن برآمده ، و آن مجموع قبالات و صکوک و صریح الملک یا بعضی از آن در دست بایع یا ورثه او مانده .

و بعد از مدتی بائع از راه بی امانتی دعوی کند . و لاشک مدتها در آن باب اندیشه کرده باشد که برچه وجه دعوی میکند و گواهان چگونه انگیزد که آن ثابت گردد . و در آن باب ماهر و استوار شده ، هزار شعبه و حیله انگیزخته و گواهان را نیز یمن که مغفلت داده و غافل گردانیده یا خود جمعی بی امانت و دیانت را گواه ساخته .

و اگر بائع نیز آن دعوی نکرده ورثه او آن حجتها در خانه او مییابند و محق نمیدانند که منتقل شده ، یا میدانند و دعوی میکنند بموجبی که ذکر رفت .

و لاشک چون قبالات مسجل محکوم به زنده و گواه پیش قاضی حاضر گردانند

قضا و دادرسی در زمان مغول

و بشبوت رسانند قاضی بصحت آن حکم کند و چه میداند که بوجهی شرعی بدیگری منتقل شده . و مشهور است که قاضی عاجز دو گواه باشد ؛ چون چندین قاضی متقدم معتبر و مشهور آن صکوک را مسجل گردانیده باشند و گواهان عدل مشارالیه زنده و حاضر .

و غافل از آنکه بعد از آن سبایع رفته و آن ملک منتقل گشته و آن صکوک مکرر یا غیر مکرر در دست بائع مانده و بمشتری تسلیم نکرده بضرورت گواهی میدهند و قاضی آنرا مسجل میگرداند و حکم بصحت آن میکند . مدعی می رود و بمدد قوی دستان بموجب قبالة که بتازگی محکوم به و مسجل شده یا تصرف میگیرد یا بقوی دستان میفروشد و مشتری بدان سبب متضرر میشود و منازعت و خصومت میان ایشان بتطویل میانجامد .

اکنون چون صکوک و ملکیت بگواهان عدل ثابت میشود و تصرف مالکانه در شرع اعتباری تمام دارد و صکوک چون مکرر و باطل در دست هر کس بسیار میباشد ، بنیاد بر آن نهادن مشکوک و متهم میگردد .

و چون بعضی از نفوس شریه بتزویرات مائل اند و بدان شغول ، بهترین وجهی آنست که بوقت مبیعت املاک بائع و مشتری پیش قاضی حاضر شوند و گواهان عدل را با صکوک که باشد حاضر گردانند و بائع ملکیت خود ثابت گرداند بگواهان عدل مزکی که گواهی دهند که ملک از آن بائع است و در تحت تصرف او ، و هیچکس را بدان دعوی شرعی نشنیده و ندانسته ایم و آن صکوک را در آب بشویند .

و اگر صکوک ندارد و گواهان بموجب مذکور گواهی دهند و سبب ملکیت او آنکه از قدیم یا حدیث در تصرف او بوده بشرح تقریر کنند و بائع اقرار کند که صکوک آن ندارد و اگر بادید آید باطل باشد ، بعد از آن ملکیت او بنویسند و گواهان گواهی و نوشته قاضی مسجل گرداند و بصحت آن حکم کند . بعد از آن حجت مبیعت ، در زیر آن بشبوت ملکیت ، بنویسند .

و اگر در حق کسی اقراری کند بنقل شرعی ، هم بدین موجب پیش گیرند . و بعد از آن اگر آن ملک را بعضی از صکوک یا صریح الملک یا مقاسمه نامه بدست بائع یا فرزندان یا خویشان او یا دیگران هر کس که باشد ، کائناً من کان بادید آید ، هیچ قاضی از قضاة اسلام آنرا اعتبار نهد .

و در حال که بیننده آنرا بالحاح و عنف بستانند و بشویند ، و اگر قوی دستان داشته باشند یا بعضی حمایت کنند و سخن قضاة نشنوند باشحنه آن شهر بگویند تا بعنف و زجر بستانند و در دارالقضاة بشویند . و اگر تقصیر نمایند در گناه آیند .

و باید کسانی که حجت و قبالات مبیعات املاک نویسند کتاب دارالقضاة باشند ؛ دیگری ننویسد . و البته باید که قاضی چون در دارالقضا بحکم نشیند طاسی پر آب بر کرسی گرداند ، و نام آن « طاس عدل » فرموده ایم . و هر سبایعه و دعوی که بقطع رسد صکوک آن بطلند و در آب بشویند .

و اگر بائع از ملک طلق خود حصه بفروشد و بعضی از آن در ملکیت او باقی

قضا و دادرسی در زمان مغول

مانند آن مقدار که فروخته باشد برظهر حجت او بحضور قضاة و عدول بنویسند که از این ملک که در ضمن حجت مذکورست این مقدار در فلان تاریخ بفلان شخص فروخته شده است ، تا آن حجت برقرار در دست بائع باشد .

و درحجت مشتری بنویسند که بایع را چندین ملک بود و از آنجمله چندین بدین شخص فروخت و چندین دیگر بملکیت دارد بدان سبب حک ناشسته در دست بائع مانده دیگر اگر شخصی درباب مبیاعه یا رهنی گواهی بدهد یا بنویسد و آن گواه وقتی دیگر دعوی بدان مشتری یا موهون کند نشنوند و ریش او بتراشند و بر دراز گوش نشانده گرد شهر بگردانند .

و اگر شخص ملکی بدیگری فروخته باشد که پیش از این برهن نهاده بود ، یا در حق دیگری اقرار کرده یا فروخته ، این معنی صورت تلجیه و اقرار است مسموع ندارند و مدعی را ریش بتراشند و بر دراز گوش نشانده گرد شهر بگردانند .

و اگر کسی ملکی بدیگری فروخته باشد یا رهن کرده و دیگر بار همان کس بدیگری فروشد یا برهن نهد و معلوم و محقق گردد ، آن کسانرا بیاسا رسانند

دیگر فرمودیم که قضاة بعلت سجل و دعاوی هر عبارت معهود دانگی توقع ندارند و نستانند ؛ بمرسومی که فرموده ایم قناعت نمایند . و آن کاتب که حجت نویسد بهر حجتی که بمبلغ صد دینار باشد یک درم بستاند و آنچه بالای صد دینار باشد تا یک دینار بستاند و قطعاً زیادت نستانند . و مدیر که اشهاد میکند بهر حجتی که تمام گواه کند نیم دینار رائج بستانند . و چندانکه همان دعوی مکرر شود بر همان مقدار قناعت نماید .

و هر وکیل که از دو طرف چیزی گیرد او را تغزیر کنند و ریش او بتراشند و از وکالت معزول کنند !

دیگر در باب دعاوی سی ساله علیحده فرمانی نوشته ایم و شرط آن معین کرده ، هم بدان موجب پیش گیرند . و هر قاضی که خلاف این یرلیغ و احکام ما که نوشته ایم کند معاقب گردد و از قضا معزول شود . و فرمودیم که تا در تلمات ممالک باسحاق و ملک هر شهری قضاة حاضر گردانند و حجتی در این باب ، بموجبی که مسوده آن کرده فرستادیم از ایشان باز گیرند و بفرستند . اکنون باید که فلان و فلان قضاة آنجا را حاضر گردانند و بموجب مسوده که فرستاده شد حجت از ایشان باز گیرند و در صحبت این قصاد بفرستند . کتب فی شهر کذا و سنه کذا و السلام .

سواد یرلیغ در باب تأکید احکام سابقه و تمهید شرائط لاحقہ

بسم الله الرحمن الرحيم
بجوالة الله تعالى وميامن الملة المحمدية
فرمان سلطان محمود غازان

قضاة ممالک بدانند که چون دانسته ایم که استقامت حال عالم و عالمیان بانظام امور شرعی متوط است ، پیش از این درباب تدارك خللها که در فصل قضایا می افتد یرلیغ بهمه اطراف و جهات ممالک از آب آمویه تا حدود مصر فرستاده ایم .

قضا و دادرسی در زمان مغول

وقضاة را در تحقیق و تدقیق احکام تانی و احتیاط تمام فرموده و برعایت لوازم و شرائطی که در منصب حال محاضر و حجج و وثائق و سجلات ضروری باشد تنبیه داده و در تنقید قضا یا که در آن شائبه از تزویر و تمویه و تلحنه و تفویض و دیگر انواع حیل باشد تحذیر کرده ، و جوب عدم التفات ب مجرد قدمت حجج یا حکم قضاة متقدم که شاید از مساهلتی یا مراقبتی خالی نبود ، بفهم ایشان رسانیده و بر عادت ضوابط و دقائقی که مقتضی سلامت دین و نجات آخرت و صیانت عرض تواند بود ملزم گردانیده که در تمام ممالک هر ماه آنرا یک نوبت علی رؤس الاشهاد بر خوانند .

تا بتکرار در اذهان مر تسم و مستحکم گردد و اصحاب دعاوی باطل در نفس خویش متوجه شوند و طریق سلامت پیش گیرند و قوی دستان را نیز طمع آن نماند که قضاة را تکلیف حکمی خارج از جاده صواب کنند .

علی الخصوص چون آن حکم را مؤکد گردانیدیم و فرمودیم تا خطوط کافه قضاة ستاند که بعد از این روی دل هیچ آفریده نه بیند و بیرون از جانب حق جل و علا هیچ جانی را رعایت نکنند .

و در تنقیح دعاوی و تفتیش حجج و وثائق باقصی الغایة کوشند تا از فتنه تزویرات و تبلیسات رستا گاری یابند .

و هر دعوی که از سی سال باز با وجود تمکن مدعی و ارتفاع موانع متعرض آن نشده باشند ، اگر بعد از انقضاء آن مدت دعوی کنند اصلا نشنوند .

چه فساد چنان دعاوی ظاهراست و شتیدن آن مستهجن ؛ و سلاطین سلجوقی پیش از این با آن معنی افتاده اند و بمدد اجتهاد ائمه وقت ، منع سماع آن کرده . و بعد از آن ائمه و قضاة و علماء اسلام درین معنی باستقلال مکتوبات نوشته و آن حکم را مؤکد گردانیده چنانکه نسخ آن در اطراف منتشرست . و یرلیغ پدران ما نیز درین باب صادره شده .

و این یرلیغ جهت دو مطلوب بنفاذ می پیوندد : یکی مؤکد گردانیدن آن حکم تا همگنان را شدت التفات خاطر و اهتمام ما باستقامت امور دین محقق شود و رذیلت تساهل و تراضی در کار شرع از نفوس برخیزد و فضیلت صلابت و ثبات قدم در موضع آن متمکن گردد .

و محقق دانند که هر که از آن عدول نماید با او همان خطاب خواهد رفت که باقاضی اردبیل که چون از تنفیذ قضایای مزور سموه احتراز نکرد او را بر مهول ترین صورتی و مستشنع ترین حالتی بر شمشیر گردانیدند .

دیگر آنکه چون همواره خاطر ما باستقامت و انتظام امور عالمیان مشعوفست و در تحصیل و تکمیل اسباب آن مصروف ، خواستیم که چند معنی ضروری را که از غریزت عقل سلیم و اقتضاء آثار قوانین شرع مکسب شده باحکام سابق سلحق گردانیم و جوب اتباع آنرا بفهم قضاة ممالک رسانیم تا بر آن موجب روند و از آن تجاوز نمایند .

اول تأکید احتیاط در باب استماع شهادت که مدار اکثر قضایا بر آنست .

چه معلوم گشته که قضاة در آن باب تساهل میورزند و در تحقیق آن نمی‌کوشند و بی آنکه سکونی یا اطمینانی از شهادت در باطن ایشان راه باید یاغلبه ظن بدرستی و راستی آن حاصل گردد بر آن حکم میکنند و بدان متمسک میشوند که قاضی عاجز دو گواه باشد و از غائله این اهمال نمی‌ترسند . و می‌افتد که قضیه فی نفسها خطیر می‌باشد و چون حقیقت حال نادانسته و احتیاط ناکرده حکمی بدان پیوندد ، جمعی مردم مستظهر صاحب ثروت بدان واسطه مستاصل میشوند .

و سراین معنی ایشانرا قوت میشود . که هر چند بشبوت شرعی بردو گواه موقوف فرموده‌اند ، بشرط عدالت مقید گردانیده‌اند . و عدالت امری عظیم است که جز در افراد مردم برسبیل ندرت صورت نمی‌بندد . و هوای نفس بر اکثر خلق مستولی می‌باشد .

حاکم باید پیوسته اندیشه کند که شاید که شهادت زید یا عمر و از هوای نفس یا تحیل جہتی یا مراقبت جانبی خالی نباشد .

و بمجرد آنکه گواه سمت و صفت نیک بردان از خود نماید و ظاهر خویش یا صنعت سخن را آرایش دهد فریفته نشاید شد .

در اقتباس حقیقت حال و استخراج باطن قضیه ، لطیف اندیشه و صفای ذهن را کار باید فرمود و در بند آن باید بود که کیفیت حال روشن و ابهام و اشکال مرتفع شود . چون حکمت باری عزاسمه در اتقان آفرینش اقتضاء کرده باطل هر چند در باطن مخفی دارند از معنای الفاظ گوینده آثار آن ظاهر گردد .

چنانکه **امیر المؤمنین علیه السلام** فرمود که هر چه در دل دارد مردم برفلتان زنان او آشکار گردد .

پس هر که بذهن درست متعرض تحقیق باطن شخص شود از سخن او آن را در تواند یافت .

بنابر این مقدمات فرمودیم تا در استماع هر شهادت که خاطر را در قبول آن خرازه باشد طریقه احتیاط پیش گیرند و هریک را از آن گواهان ، مفرداً بپرسند تا تفاوت میان سخنهای ایشان معلوم گردد چه دست آویز تحقیق امور در تفاوت الفاظ گویندگانست .

و نیز هریک را بارها در مجالس مختلفه بپرسند و از زاویه سخن استکشاف احوال کنند و نیز نکته هائیکه در سؤال مفید باشد مثل تعرض از سنه و امکنه و کمیت مقادیر و کیفیت احوال قضیه و لطائف سؤالات که آنرا در تحقیق این امور مدخلی باشد بنیاد نهند تا از این اجتهاد یکی از دو مطلوب روی نماید : یا صحتی که بر آن حکمی توان کرد که اعتماد را شاید ، یا شبهتی که موجب توقف گردد و سبب نجات از ورطه حکم باطل شود . و چون بیشتر خللها که در قضایا میافتد از تزکیه مزکیان واقع میشود که بنفس

قضا و دادرسی در زمان مغول

خویش مزکی نمیباشند احتیاط در آن قسم زیادت باید کرد و از لصلی که برسبیل استقلال در باب تزکیه بتحریر پیوسته اقتباس واجب دانست .

دیگر تانی و تروی را کار فرمودن در باب و حکم نامها که مهر کنند .

چه در آن قسم شبهت بسیار میافتد و اکثر قضایا که در موضع و خطه خویش نفاذ مییابد اصحاب آن پیش قضاة دیگر ولایات آنرا بثبوت میرسانند و بسبب آنکه در آن خطه غریب براسباب و احوال این قضیه اطلاع می افتد و صحت و سقم آن بر آن قضاة پوشیده میماند بی تحقیق حجت را مختوم بدیگر قضاة فرستند تا میگشایند و بثبوت آن حکم میکنند و باطل بصورت حق رواج یابد .

طریق خلاص از این ورطه آنست که قضاة تا بر کمای حال آن قضیه و ضرورت رفع آن بموضعی قریب مطلع نگردند و وقوف تمام نیابند ثبوت آن ننویسند و بیختم نرسانند . و آنکه گشاید تا وجه ضرورت اثبات آن پیش آن قاضی که مهر کرده نداند و حق را در جهت او تصور نکند در گشودن و حکم کردن مسارعت ننماید .

دیگر احتیاط در اموری که تعلق بنوشتن حجج و وثائق و انواع کتب و اصناف حکم نامها و سجلات دارد .

چه اکثر احوال آنچه مینویسند از خللی خالی نمیباشد و نیز می افتد که سرایت مضرت باثبات باطلها و ابطال حقها میانجامد و آن خلل تعلق بهجمل نویسندگان دارد و بلوازم و شرائط نوشتن یا بروی دل دیدن و مراقبت جانب .

و چون تدارك کلی درین باب نیز واجب بود جمعی قضاة و ائمه . علماء را که بدقت نظر موسوم بودند فرمودیم تا باتفاق حصر کردند که در دارالقضا چند نوع کتب برسبیل کلی نوشته میشود و هر نوع را سواد کلی کامل الشروط جامع الدقائق که از مواقع طمن و احتمال معارضه دور باشند موشح بخطبه مناسب که در آن فوائد بسیار مضمرست در قلم آورند ؛ و در یک مجله جمع کردند و معتبران و اعیان علماء خطوط خویش بر آن نوشتند و برصحت آن مقاصد گواهی دادند .

و چون این مطلوب بتقدیم پیوسته ، از آن مجلد نسخها نوشتند و باطراف ممالک فرستادند تا هر کدام نوع که بنوشتن آن احتیاج افتد بعد از حکم حاکم و اشارت او بنوشتن برصورت سواد که بدان مخصوص است نویسند .

و قضاة ممالک باید که اول آنرا بنظر احتیاط تأمل کنند و چون مطابق مقصود یابند و برجاده شرح مطهر مستقیم باشد ایشان نیز خطوط خویش بر آن نویسند و شروط آن الزام کنند تا بعد از این در هر بابی از آن تجاوز نکنند و حرفاً بحرف نویسند . و چون در سابقه این معنی مؤکد شد که وقتی نویسند که حکم حاکم بنوشتن آن نافذ شده باشد بسبب تکلیف نکنند و محض مرحمت در آن امور محقق دانند .

دیگر چنان معلوم شده که مساهلت و حقیقت جوئی و ناپاکی بعضی قضاة که در یک

قضا و دادرسی در زمان مغول

قضیه در دست دو غریب دو مکتوب مخالف بهم دیگر نهاده اند هر دو مسجل و از فتح صورت آن حال نیندیشیده و احتراز ناکرده.

فرمودیم تا بعد از این بهیچ سبب و رخصت پیرامن آن حرکت نگردند و در تلافی آنچه واقع شده اهتمام نمایند.

و در مجلس هر کدام حاکم که در مکتوب چنین حاضر شود با احتیاط در تحقیق حال قضیه کوشد.

و اگر بمعاونت ائمه محتاج باشد مجمع سازد و بر قانون درست آنرا بوضوح رسانند. و در هر کدام طرف که حق واضح و لائح گردد آنرا انفاذ و تمکین دهند و مکتوب دیگر را در طاس عدل بشویند.

و اگر در حال حاضر آن قضیه بفیصل نرسد هر دو مکتوب را بسبیل ودیعت بامین الحکم سپارند و بفرما اصلاً ندهند و موقوف دارند تا وقتی که قضیه بفیصل رسد، چه از گذاشتن چنین دست آویزها در دست غرما جز فساد و فتنه و اخلال هیچ واقع نشود و در آن هیچ شبهتی نه که هر کدام غریب یا ورثه که در وقتی از اوقات مجال اشتباه و التباس یابند آن مکتوب را بیرون خواهند آورد و آن دعوی کرد.

و شاید که قاضی وقت را دلائل و شواهد ابطال آن قضیه حاضر نباشد و حکم بر باطل کند. و چون هر دو حجت را نگاه داشته باشد و غرما را محقق شود که بایشان باز نخواهند داد بضرورت حاضر شوند و محاکمه کنند و چنانکه مقرر شد بر موجب تحقیق بآخر رسد و حق در مستقر خود قرار گیرد.

دیگر، چون سلطان ملک شاه بر موجب اتفاق و اجتهاد و استصواب ائمه عصر حکمی کرده و جهت مصلحت عالمیان مدون گردانیده: که

« هر که وقفی پنهانی کرده باشد یا اقرار بملکی در خفیه نوشته و پوشیده داشته و بعد از آن او یا ورثه او آن ملک را که در وقفیه یا اقرارنامه آمده فروخته و بعد از مدتی او یا ورثه او آن وقفیه و یا اقرارنامه بیرون آورده و دعوی بر آنکه ملکه خریده کرده، قضاة ممالک آن دعاوی نشنوند و وقفیه و اقرارنامه را باطل کنند و مدعی را تأدیب و تعزیر واجب دانند و ملک را بر مستتری مقرر دارند.»

جمعگی از مشاهیر ائمه بعد از آنکه یکجندی در قزوین جمعیتی کردند و باجتهاد مسائل اصلاحی که صلاح خلق بدان منوط باشد ضبط کرده نوشته که بر قضاة واجبست که بدان کار کنند. از آنجمله یکی آنکه هر ملک که شرعاً در دست متصرفی باشد بسبب آنکه عقدی مخالف آن ملکیت ظاهر گردد از او بازگیرند و در دست او بگذارند.

ما نیز فرمودیم تا قضاة ممالک بر آن موجب بروند و ازین حکم که بر آن اتفاق نموده اند و استقرار حق خواسته تجاوز نکنند.

دیگر، چون امتناع افتاد که بعضی عاقبت نا اندیشان که ایشانرا بشرط واقف

قضا و دادرسی در زمان مغول

تولیتی میرسد و بسبب فریب بعضی طامعان تولیت خود بدیگری میفروشند و تفویض میکنند و از آن خرابی و خلل حال آن واقف میزاید.

فرمودیم تا هرکه بشبهت تفویض موضعی وقعی را در دست دارد آن شرطوقف آن معانی احتیاط کنند. اگر متضمن اجازت تفویض است تعرض نرسانند، والا آن تفویض را باطل گردانند و تفویض نامه را درطاس عدل بشویند. و بعد از این هیچ آفریده را مجال تفویض که شرط واقف متضمن جواز آن نباشد ندهند. و هرکه مخالفت کند تفویض کننده و قبول کننده و نویسنده را جمله مؤاخذت و تعزیر کنند.

دیگر، چون برهمگان پوشیده نماند که درین اواسر که بنفاد میبوندند نظر جز بر رعایت جانب حق جل و علا و تقویت شرع محمدی لازال معظماً و انتشار عدلّت و آسایش رعیت نیست و از تنبیهی که قضاة را در افتناء آثار حق و عدل میروود و تحذیر و ترویجی که مکرر میشود غرض جبر حال ایشان است نه کسر، و ترفیع قدر ایشان نه تنقیص و اکرام نه اهانت.

این معانی را بطوع استماع کنند و از آن انتفاع گیرند؛ و یقین دانند که هرکه بدان کار کند و جانب حق را ترجیح نهد و منصب شرع مطهر را از شین تلبیس مقدس دارد و در نصل قضایا تا غایت احتیاط را کار بندد با وجود اجر جزیل و ذکر جمیل بعاطفت مشمول شود.

و هرکه چندین بلاغ و بیان و تأکید و تشدید در او اثر نکند بعد از این بتجدید یرلیغ در این امورا اهتمام نخواهیم نمود و طریقة السیفی اصدق انباء من الکتب در کار خواهد بود تا حقیقت دانند. و فی ذالک کفایة لمن اعتبر امیر فلان.

حکام باید که این یرلیغ یا نسخه دستور که میرسد بقضاة بسپارند و یافته گیرند که بایشان رسید؛ و باتفاق سوادها از هر یک بنویسند و صحت مقابله بدان ثبت کرده و بتمامت گماشتگان و اکابر قضاة ولایات فرستند و بایشان سپارند تا واقف گردند و حجت بگناه کاری باز گیرند که بعدالایوم برین موجب پیش گیرند و چنان سازند که این معانی نزد جملگان محقق و روشن شود.

* * *

دیگر، پیش از این در زمان خلفا و سلاطین انار الله براهینهم، در باب رونق کار قضا و ناموس شریعت هر سعی که مقدور بوده بنموده اند و احتیاط بلیغ بجای می آورده و مردمان متدین دانای کامل از اهل اعتبار راجعت مباشرت منصب قضا اختیار کرده و ایشان نیز متدینان صاحب عرض از علمای نامدار ملازم دارالقضا میگردانیدند.

لاجرم امور شرعی و قضایای دینی برونق فرموده خدای تعالی و رسوله علیه السلام گذارده میشد و حقوق خلایق در مراکز خویش قرار مییافت و ابواب ظلم و حیف بکلی

۱ - از سیاق عبارات چنین برمیآید که یرلیغ بهمین جا خاتمه میپذیرد و این قسمت با ظن قریب یقین از طرف نویسنده کتاب بمطالب یرلیغ وصل شده است.

قضا و دادرسی در زمان مغول

مسدود میماند؛ مردم خسیس بی دیانت، طامع، فضول، مزور و مفتری را مجال نبوده که هیچ وجه از انواع حیل و لباست و تقلبات پیراین چنین کارهای خطیر گردند، بلکه چنان کسان را در معاف و مجامع یاران مدخل و مخرج نبودی و هیچ آفریده با ایشان التفات نمودی.

و با وجود آن ضبط و ترتیب، در عهد سلطان سعید ملک شاه طاب ثراه سبب آنکه قبالات کهن و صریح الملک مکرر، چنانکه این زمان نیز هست، بسیاری در دست مردم بود و آنرا پیش قضاة میبردند و حیل هائمی که قضاة را بضرورت مستمع آن باید بود می انگیزتند و آنرا بثبوت رسانیدند و مردم محتال را چون دست آویزی دست دهد باطل را بصورت حق رواج توانند داد.

چون بدان واسطه زحمات ب مردم میرسید و بعد از آن محقق میشد که آن دعاوی باطل بوده و قبالات و صریح الملک مکرر و آن املاک بدیگران منتقل شده.

بکرات آن معزلات و منازعات بسع سلطان ملک شاه و وزیر او نظام الملک رسید و ایشانرا محقق گشت که دست آویز آن مزوران قبالات کهن و صریح الملک مکررست که بعد از انتقال املاک در دست مالک یا وارثان او مانده و بتمادی ایام کس را بر احوال آن وقوف نمانده و ناگاه یکی از فرزندان مالک آن قباله را بیرون آورده و دعوی کرده و یمن که مشتری آن املاک یا ورثه او آن قبالات را ندیده باشند یا ضائع شده باشد یا در ایام فترتها بتاراج برده یا هم از کسان پدران او دزدیده و با بایع داده، و ایشان باستظهار آنکه دانند که قباله انتقال در دست ایشان نیست بکهنه قباله خود دعوی کنند و بثبوت رسانند و اقسام این معانی بسیار.

فی الجمله چون ملک شاه و نظام الملک بر آن حال واقف شدند، بر صورتی که مناسب شرع بوده مثال نوشتند و فرمودند که بعلت قبالات کهنه که مدت سی سال بدان دعوی نکرده باشند دعوی نکنند و نشوند، و آنرا بتمامت مفتیان خراسان و عراق و بغداد داده تا بر وفق شریعت فتوی کرده اند، بعد از آن بدار الخلافه فرستاده تا امضاء نوشته اند و آن مثال هنوز موجودست و نسخ آن در اطراف منتشر.

چون در آن دقت که قضاة و اصحاب دارالقضا چنان بودند که ذکر رفت آن چنان قضاة متدین معتبر و سلطان و وزیر از دست سیاه کاران درماندند تا بضرورت چنان حکمی فرمودند.

و در روزگار مغول چنان اتفاق افتاد که بتدریج مردم را معلوم شد که ایشان قضاة و دانشمندان را بمجرد دستار و دارعه میشناسد و قطعاً از علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند؛ بدان سبب جهال و سفها دراعه و دستار و قاحت پوشیده بملازمت مغول رفتند و خود را بانواع تملق و خدمت و رشوت نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند و در آن باب برلیغ حاصل کردند.

چون مدتی برین موجب بود علماء بزرگ متدین ضاحب ناموس بتدریج دست

قضا و دادرسی در زمان مغول

از آن اشغال و اعمال باز داشتند. و مردم بزرگ چگونه اختیار کنند که خود را در معرض چنان کسان آرند؟

ولی طائفه بزرگان صاحب ناموس که بغایت مشهور بودند و وزراء و حکام تازیک دست از ایشان باز نمی داشتند و همواره تعریف ایشان میکردند و اگر مقصدی میخواست که عرض ایشان ببرد مانع میشدند؛ بدان واسطه بعضی قضاة بزرگ معتبر برقرار بماندند اما اکثر را حال آن بود که شرح داده شد. و چون جهان و سفهاء دانشمند صورت، در مالک بسیار بودند و میدیدند که امثال ایشانرا کارهای بزرگ دست میدهد بمعارضه یکدیگر برخاستند و از کثرت منازعت و مقالات ایشان مغولان را خست و وقاحت جمله ایشان معلوم گشت و تصور کردند که عموم علماء چنین باشند.

و بزرگانرا بلکه ملت اسلام را حرمت و حشمت بر سر آن جهان رفت و تمام بدنام و خوار و حقیر گشتند. و هر امیری و بزرگی حمایت یکی از ایشان کردی. و بهر مدتی یکی قاضی شدی و دیگری معزول. و بعضی بجائی رسانیدند که عمل قضا را بضمآن می ستند و قاضی باید که بشفاعت و الحاح او را قضا دهند و چیزی از کس ستانند. چون قضا بضمآن و مقاطعه گیرد توان دانست که حال بر چه وجه باشد.

این معنی در زمان گیخاتوخان که صدرالدین وزیر او بود، و نام خود صدر جهان کرده و برادرش قاضی القضاة و لقب او قطب جهان کرده، و شیخ محمود نیز شیخ المشایخ گشته و بعضی از امور دین بوی تعلق گرفت؛ بغایت کمال رسیده بود و اشغال شرعی را بمقاطععه میدادند. بدین اسباب در سالهای گذشته بجائی رسید که بواسطه آنکه راه دعاوی باطل باز داده بودند.

هر آفریده که ملکی داشتی او را از صد دشمن بتر بود، چه همواره مفسدان محتال گرسنه بعلت آنکه قبالات کهن و گواهان مزور و انواع حیل و تلبیس که اقسام آن نهایت ندارد جماعت ارباب بزرگ صاحب منصب و ناموس را زحمت میدادند و عرض میکردند چون قضا بضمآن و مقاطعه بود آن معانی ملائم طبع قاضی و اصحاب دارالقضا می افتاد. و مدعیانرا تهییج میکردند و بوعده عشوّه میدادند و قضیه را مهمل و موقوف میداشتند ماهها بلکه سالها، و در آن میانه آنچه خلاصه بود می ستند و هر سال بوجهی غرض خویش از جانبین حاصل میکردند. و دعوی و منازعت برقرار و بسیاری املاک سالها در تنازع مجبوع و هر سال زیادت از منال آن بردار القضا خرج میرفت. و شخص امیدوار که دعوی من باقی است چیزی دیگر بدهم تا بسبیل توسط بعضی بر من مقرر گردد در میانه آن گدایان خدمتی می ستند و شهرتی حاصل میکردند.

و چون امثال ایشان میدیدند که آنها بواسطه دعاوی باطل در معرض بزرگان می آیند و بزرگان محافظت عرض خویش را چیزی بایشان میدهند و بدار القضا نمی روند و طائفه نیز که رفته اند بنیر اختیار دارالقضا باهم می سازند و لاحق میدهند و چیزی می ستانند، ایشان نیز اندیشه کردند که چون بصد حيله و زحمت در روزی درمی حاصل

قضا و دادرسی در زمان مغول

نمی‌توانیم کرد بهتر ازین پیشه و صنعتی نباشد و تمامت این شیوه پیش گرفتند. بعضی قبالات کهنه خویش داشتند و بعضی از روی وقاحت و قضاحت مدد دیگری میشدند.

وبعضی آن بودند که یکی را بست می‌آوردند که انواع خطوط متشابه خطوط دیگران می‌تواند نوشت، و قبالات مسجل مینوشتند و معاون همدیگر میشدند.

وطائفه آن بودند که مانند امثله سلاطین ماضی قبالات کهن بطوطی که معین نباشد بتاریخ صد و پنجاه سال مینوشتند، و هر چند قباله بی گواه معتبر نباشد هر یک از آن جماعت بحمايت مغولی و قوی دستی میرفتند و با مردم منازعت میکردند، و مقاطعان قضا هر چند حکمی بدان نمی‌کردند رعایت مصلحت خویش را در مقالات ایشان ساکت میشدند و کلمه الحق نمی‌گفتند و بر زبان اعوان مجلس حکم در خفیه بایشان میرسانیدند که این جماعت قوی دستاوند و جوابی مطلق نمیتوانیم گفت.

برین طریقه روز میگذرانیدند و در میانه چیزی می‌ستدند و این قضیه مانند آسیا بود که هر چند زیادت گردش او تیزتر شود. و حال بجائی رسید که چندان دعاوی باطل در سالک پیدا شد که در حصر نکتند.

و چون مدعی باطل بحمايت قوی دستی میرفت، مدعی علیه مسکین که مالک بحق بود از بیم مال و عرض بحمايت دیگری از راه ضرورت توسل می‌جست و بدان واسطه مخاصمت هر دو قوی دست لازم می‌آید. و طبیعت روزگار از قدیم الایام باز آنست که از برای ملک شمشیر زنند. و بشومی آن قوم بجائی انجامید که اکثر قوی دستان بایکدیگر آغاز منازعت و خصومت کردند و مؤدی بشمشیر زدن خواست شد بتخصیص چون اکثر آن بود که مدعی باطل دیهی از آن مالک شصت بقدری که ده هزار دینار ارزد با سی یا صد دینار زرد بمنقلی فروخته بود و در خاطر او نشسته که این دیه ملک او بود و این زمان از آن نیست.

و نیز بعضی خطبای دیهها و غیرهم از سر جهل و بی‌دیانتی او را تعلیم میکردند و میگفتند که این بیع درستست و دیه ملک طلق تست. و چون مغول را برخلاف ازمأن مقدم، هوس املاک بادید آمده سعی در آن زیادت مینمودند و چنان شد که ملک بیکبارگی در سر آن قضایا خواست شد و عموم خلق بر املاک و عرض و جان خود نا امین گشتند و قضاة متدین از دست آن مفسدان مزور درماندند و قدرت تدارک نداشتند و همواره از حضرت حق تعالی وجه خلاص از آن حیرت میجستند.

و چون عهد همایون پادشاه خلد سلطانه درآمد و آن شیوه نامحمود را مشاهده فرمود تدارک آن چنان اندیشید که فرمانداد و منتهیان معتمد را بر گمانست تا در هر ولایت که مزوری باشد و تزویر او ظاهر شود آنها کنند و نگذارند که دیگران پنهان دارند یا حمایت کنند و آنرا که حال ایشان معلوم بود در حال طلب فرمود و بعد از ثبوت گناه بیاسا رسانید و بدین موجب بسیاری تزویرها و قبالات دروغ که نوشته بودند ظاهر گشت و آن مزوران بعدل و انصاف پادشاه جهان عازان خان خلد سلطانه بیاسا رسیدند.

قضا و دادرسی در زمان مغول

وحکایت آنکه سلطان ملکشاه نوشته که دعاوی سی ساله نشنوند؛ درعهد هولاکوخان وزراء تازی که عرضه داشتند، وهم برآن موجب یرلیغ نافذگشت.

وبعد از آن در زمان اباغاخان و ارغوخان و گیخاتوخان امضاء آن حاصل گردانیدند لیکن اثری از نفاذ آن بظهور نمیپوست، بدو سبب یکی آنکه شرائطی ضد شرعی و عقلی و عرفی که در آن باب معتبرست در آن احکام مذکور نبود و چون مطلقاً فرموده بودند که بعلت قبالات کهنه سی ساله دعوی نشنوند مشروع نشنود مهمل ماند.

سبب دوم آنکه احکام یرلیغ را باید حکام و پیشوایان جاری گردانند و چون عموم ایشان میخواستند که املاک بسیار بوجوه اندک بخرند و خبر بدین طریقه ممکن نبود، چگونه تمشیت منع آن معنی کردندی بالضروره با آنکه خود عرضه میداشتند آترا مهمل می گذاشتند.

پادشاه اسلام خلدالله ملکه چون خواست که امضا آن یرلیغ فرماید فرمود تا سواد آن یرلیغ باتفاق و مشاورت قضاة بزرگ عالم کامل و کافی کنند؛ و مرحوم مولانا فخرالدین قاضی هراة که از فحول علماء روزگار و افاضل نامدار بود و بانواع علوم و فنون کمالات آراسته و مشارالیه و قاضی القضاة وقت در قسم انشاء بی نظیر سواد آن یرلیغ را مشتمل بر قیودی و شرائطی چند که در آن باب معتبرست نوشتند و بدان موجب آن حکم بنفاذ پیوست و فرمان شد تا در تمامت ممالک کسانی متقلد قضاة باشند که باتفاق و ضمیم و رفیع استیصال و استعداد آن کار خطیر دارند. و وجه معاش ایشان معین فرمود تا بدان مقنع باشند و بهیچ علت هیچ چیز از کس نستانند و در هر باب از انواع احتیاطات یرلیغ اصدار فرمود و دستورها که ائمه بر صحت آن اتفاق کرده اند فرستاد. و سواد آن جمله و از آن یرلیغ مذکور تمامت در فصل سابق بتحریر پیوست و احتیاج تکرار نیست.

شؤبہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

